



«شیرازی» لهجه شیرازیان و مردم شهر شیراز است. جز مردم شهر و حوالی آن که در گفت و گو آن را به کار می‌برند گاهی نویسندگان و شاعران این ناحیه هم از آن برای بیان احساسات و آنچه که در درونشان می‌گذرد در نوشتار خود استفاده می‌کنند.

خانم سیمین دانشور، از نویسندگان توانای معاصر که دارای نثری بلیغ و در عین حال ساده و روان است، از جمله نویسندگانی است که از لهجه «شیرازی» در آثار خود بهره برده است. او در نگارش داستان‌هایش به فرهنگ بومی و زبان مادری خود توجه داشته و از آنها در جهت آفریدن فضای داستان، قهرمان و حوادث داستانی و نفوذ در آذهای مردم و تاثیرگذاری بر آنها استفاده کرده است. به نحوی که می‌توان این بهره‌وری را، ویژگی خاص در سبک نگارش او به شمار آورد.

استفاده خانم دانشور از لهجه و فرهنگ شیرازی از جمله موارد قابل تعمق و توجهی است که می‌تواند ما را در شناخت بهتر و عمیق‌تر این نویسنده یاری دهد، زیرا وی از این ابزار برای پاسداری و حفاظت از فرهنگ بومی خود سود برده است. او با در دست داشتن این ابزار سعی در نشان دادن اصالت و قدمت فرهنگ این سرزمین دارد.

«لهجه شیرازی» را می‌توان در آثار این نویسنده از دو سو بررسی کرد.

نخست: از جهت شیوه گفتاری و تاثیر این لهجه در داستان‌سرایی این نویسنده که بیانگر میزان تسلط او از فرهنگ بومی است.

دوم: از جهت وجود کلمات و اصطلاحات عامیانه شیرازی در نوشته‌های ایشان.

قهرمانان داستان‌های خانم دانشور بسیار از لهجه و

فرهنگ شیرازی تاثیر گرفته‌اند. آنان با توجه به طبقه اجتماعی، نحوه قومیت و میزان فرهنگ پذیری‌شان به لهجه شیرازی و فرهنگ آن وابسته‌اند. این قهرمانان را می‌توان با توجه به این تاثیرپذیری بر چند دسته تقسیم کرد:

گروهی که به دلیل آنکه از شیراز رفته‌اند شیوه گفتارشان، به خاطر تماس با دیگر مناطق تغییر کرده و بنا بر مهاجرشان به دیگر نواحی دایره لغاتشان وسیع گشته است و حتی کلمات بیگانه را نیز در گفت‌وگوهایشان می‌توان یافت. این گروه بسیار سعی دارند که خود را جدای از فرهنگ بومی و سرزمین مادری‌شان نشان دهند و به «فارسی رسمی» تکلم می‌کنند و حتی گاهی فراتر رفته و کلمات غربی را در شیوه گفتاری خود وارد می‌سازند. این افراد، در حقیقت در نوشته‌های این نویسنده نماینده کسانی هستند که به دلیل عوامل مختلف اجتماعی، فرهنگی، تربیتی دچار ضعف بوده و به سادگی فرهنگ غیر را جایگزین فرهنگ بومی و اصیل خود می‌سازند. حتی سعی به تقلید زبان غیر و یا حداقل استفاده‌ای بس جزیی از آن دارند. اینان بسیار متأثر از فرهنگ غیر، خصوصاً غربی هستند. به عنوان مثال می‌توان به کتاب، جزیره سرگردانی اشاره کرد. در این کتاب قهرمانانی را می‌توان یافت که دچار مسخ فرهنگی شده‌اند و سعی دارند آن را در شیوه گفتار و طرز رفتار خود جلوه‌گر سازند. به قسمت‌هایی از این داستان توجه می‌شود:

«بیژن گفت: آخر من یکپا متخصص مراسم نوروز هستم. هر سال در یواس.سی جشن نوروز را براه می‌انداختم. پدرم حتی سمنو و سنجد و اسفند برایم می‌فرستاد و همچنین کتابهای پوراوود و مقاله‌های دکتر فرهوشی و هر چه راجع به نوروز نوشته می‌شد. سخنرانی درباره نوروز همیشه برعهده من بود...»

جزیره سرگردانی: ص ۱۳۶

و یا قسمتی دیگر:

«امان عشی پانتو و دامن هستی را به دست پستی داد و با انگلیسی خاص خودش گفت می‌بری، خوب برس می‌زنی، اطو می‌کنی و زود می‌آوری، فهمیدی؟...»

جزیره سرگردانی: ص ۱۱  
در این دو قسمت، سعی نویسنده در این است که نشان دهد تا چه اندازه قهرمانان داستانش متأثر از فرهنگ غیر، یعنی غربی، هستند.

نویسنده در این کتاب، خالق قهرمانانی است که با پیوستگی با فرهنگ بیگانه، برای خود هویتی را کسب می‌کنند. «امان عشی» سعی دارد که در منزل از مستخدمه خارجی استفاده کند و آن را یکی از مشخصات ممتاز و بارز برای خود می‌داند و با انگلیسی صحبت کردن با او سعی دارد که خود را متمدن جلوه دهد. و یا «بیژن» قهرمان دیگر داستان از برپایی نوروز در جایی به غیر از ایران صحبت می‌کند و سخنرانی‌هایی را به یاد می‌آورد که در ملکی دیگر درباره یکی از مراسم ایرانی ایراد شده است. او از برپایی این مراسم در ایران خاطره‌ای در ذهن ندارد و کلاً اساس زندگی او برپایه باورهایی به غیر از باورهای ایرانی، به شکل سنتی و محلی آن است.

اما گروهی دیگر از قهرمانان در آثار خانم دانشور وجود دارند که بافت اصلی کلام و شکل زندگی آنها را فرهنگ و لهجه «شیرازی» تشکیل می‌دهد. این گروه به دو بخش تقسیم می‌شوند:

عده‌ای از عامه مردم برخاسته‌اند و به دلیل داشتن زندگی سنتی به «شیرازی» تکلم می‌کنند و برطبق فرهنگ محلی و بومی خود زندگی می‌کنند. این افراد معمولاً از طبقه زیردست و محروم جامعه هستند. افرادی ساده‌اندیش و بی‌غل و غش، که در داستان‌ها غالباً به صورت خدمتکاران، افراد ستم‌دیده یا عوام نمایان می‌شوند و زندگی معمولی و ساده‌ای دارند.

در آثار این نویسنده، افراد این طبقه نگهبانان اصلی فرهنگ و زبان خودند، زیرا نویسنده که تم و

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

سالومه رستم پور

# لغات و اصطلاحات عامیانه «شیرازی» در آثار سیمین دانشور

موضوع اکثر داستان‌هایش برگرفته از توده مردم است به این گروه توجه وافری داشته و معتقد است که آداب و رسوم و سنن هر ناحیه تنها توسط این قشر پاسداری می‌شود و تنها می‌توان فرهنگ و زبان این قشر را مایه تفحص و تحقیق در مورد ناحیه‌ای قرار داد. این مساله را می‌توان در داستان‌های مجموعه شهری چون بهشت این نویسنده مورد بررسی قرار داد: اکثر قهرمانان داستان‌های این مجموعه از توده مردم بوده و بسیار به لهجه «شیرازی»، لهجه منطقه خود، تسلط دارند. به قسمتی از داستان شهری چون بهشت این مجموعه توجه می‌شود:

«... و شب دیگر این قصه بود: نورالصباء دده نواب از همه دده‌ها سر بوده. اولاً بزوزوکی دلتواز و مهرانگیز نبوده. دماغش پهن نبوده، باریک بوده چشمش هم گرد نبوده بادامی بوده. موهاش هم کرنجی نبوده، عین دو تا مجسمه دختر سیاهایی که بغل ساعت تو اتاق ارسی هست. نه مٹ من نه چون که ابرو ندارم هیچی چشم کپه نخودچی، دماغم کپردکونه...»

شهری چون بهشت: ص ۱۲  
در اینجا نویسنده به خلق قهرمانی می‌پردازد که در حقیقت شکل تکلم و گفتارش بیانگر شخصیت و نحوه تفکر اوست. جملات ادا شده از سوی این قهرمان همه ساده، قابل فهم و عاری از هرگونه تکلف ادبی است و حتی می‌توان کلماتی را که خاص لهجه شیرازی است در آنها یافت؛ واژه‌هایی که احتمالاً دیگر در آن ناحیه توسط مردم به کار نمی‌رود مثل: زوزوکی - کرنجی گروه دیگر از قهرمانان آثار خانم دانشور که لهجه شیرازی را برای گفت و گو برگزیده‌اند، آنان هستند که از فرهنگ غنی برخوردار بوده و نسبت به پیشینه موطن و لهجه مادری خود آگاهی کافی و شایسته‌ای دارند و در برخورد با دیگر فرهنگ‌ها و گویش‌ها به ارزش‌های فرهنگی خود متکی بوده و دچار تزلزل نمی‌شوند و اصالت خود را حفظ می‌کنند. قهرمانان اصلی رمان سووشون از این گروه هستند. آنان با تکیه بر ارزش‌های اصیل و باور فرهنگی خود سعی بر ایستادگی و مقاومت در برابر اغیار دارند. یوسف، قهرمان اصلی داستان با آنکه فردی تحصیلکرده و فرنگ رفته است، اما به فرهنگ بومی خود بسیار معتقد است و در حفظ آن کوشا است. او در تمام داستان از فرهنگ و لهجه بومی استفاده می‌کند و سعی دارد با آگاهانند اطرافیان خود و یاری کردن به آنها از اشاعه فرهنگ غیر در مرز و بوم خود جلوگیری کند. به قسمتی از داستان توجه می‌شود:

«... یوسف گفت: می‌دانم که نمی‌توانی» تاملی کرد و بدلسوزی گفت: «رستم بیا از این راهی که پیش گرفته‌ای برگرد. بیا برای حدائق، یک ایشوم، یک تیره، جاوو و اعتقاد ساز. حرفه یادشان بده. چند بار به تو گفته‌ام! زمین‌های بایر من هم منتظر خانه و مدرسه و حمام و مریضخانه و مسجد و مرتع شدن هستند...»

سووشون ص ۵۴  
قهرمانان دیگر این داستان «زری» و «عمه خانم» افراد اصیلی هستند که به فرهنگ و لهجه بومی خود احترام گذاشته و در حفظ آن کوشا هستند. این دو زن در

داستان سمبل زنان اصیل این مرز و بوم هستند. به بخشی از مکالمات این دو در داستان توجه می‌شود:

«عمه خانم چای ریخت و جلویش گذاشت و پرسید: «خوب چه خبرها بود؟»  
زری گفت: جای شما سبز. اما باز میان دو دولت نزاع افتاد.

عمه گفت: خان کاکای خودم را می‌شناسم یوسف را هم می‌شناسم. ابوالقاسم خان صاف نیست. از وقتی هم که به خیال وکالت افتاده ناصافتر شده.

زری گفت: از من قول گرفت که امروز عصر هر طوری شده جشن فرنگیها بروم، نمی‌دانم تکلیف نذرم چه می‌شود؟...»

سووشون ص ۲۲-۲۱  
نحوه صحبت کردن این دو قهرمان با یکدیگر نشانگر اصالت آنها است. نویسنده با بکارگیری کلمات و اصطلاحات اصیل ناحیه، قهرمانانی می‌آفریند که به دلیل آشنایی کافی به لهجه شیرازی و فرهنگ بومی‌شان دارای وقار و سنگینی خاصی هستند. این در شکل تکلم آنها مشاهده می‌شود.

آنچه را بر این گفتار می‌توان افزود، گزینش مناسب و یا اگر بگوییم، فرصت مناسبی است که نویسنده شیرازی برای استفاده از لهجه بومی خود و آوردن آن به نثر عالی فارسی داستان داشته است. این فرصتی است که در کلید هم نصیب آقای «دولت آبادی» شده است و علت آن پیوستگی و پیوند نزدیک فارسی دری رسمی و لهجه بومی و محلی نویسنده و قهرمانان داستان است. روشن است که نویسندگان سرزمین‌های شمالی و یا غربی ایران و بویژه مردم آذربایجان و خوزستان از چنین بهره‌ای برخوردار نیستند و نمی‌توانند چنین آسان این پیوند را به کار گیرند. از این لحاظ خانم دانشور از بخت نیکو به شیوه عالی بهره برگرفته و فهرستی از این واژه‌ها را در کتابهای خود نهاده است. فهرست این واژه‌ها و اصطلاحات به شرح ذیل است: نخست: آن دسته از کلماتی که از لحاظ صورت و نحوه تلفظ با دیگر نواحی ایران تفاوت دارند و تنها مردم همان ناحیه از آنها در تکلم خود استفاده می‌کنند. این کلمات در فهرست زیر آورده می‌شود:

- آرمه [arme] میل زن آبستن، ویا، س [۱۳۷/۱]
- شکوبه [askobe] طبقه، [۷۸/۲]
- انچوچک [ančučak] نوعی آجیل - تخم گلابی کوهی، ش [۱۳۱/۳]
- ای [ا] این، س [۳۰/]
- ایشوم [išum] قافله، س [۵۴/]
- بادی [bādi] دامدار، س [۴۹/]
- بر [bor] دسته، س [۱۰۰/]
- بردستی [bar dasti] بشقاب کوچک، س [۱۸۰/]
- بیماسی [bambāsi] گروهی از سیاهان جنوب، ش [۲۲/]
- بنه [bone] پسته کوهی، س [۶۴/]
- بنه گاه [bone gāh] محوطه وسیع در باغ برای تفریح س [۱۰/]
- بوج [buj] چوب پنبه سربطری، س [۱۹۸/]

- بوج کش [buj keš] وسیله‌ای برای درآوردن چوب پنبه سربطری، س [۱۹۸/]
- بيله [bile] دسته و قسمت، ب [۳/]
- پکال [pekāl] سر و روی، س [۲۷۵/]
- پلنگک [palangak] بشکن، ش [۱۴۰/]
- پنجیر [panjir] تشکون، ش [۱۲۲/]
- پیرسوک [pīrsuk] پرستو، س [۲۵۸/]
- پیشتو [pišto] اسلحه گرم - تپانچه، س [۲۵۸/]
- تجیر [tajir] پرده‌ای که از نی درست می‌کنند، س [۱۵۳/]
- تخش [taxš] تخس، س [۴۶/]
- ترش بالو [toršbalu] صافی، آبکش، ش [۱۳۱/]
- تشی [taši] دوک، ب [۱۳۷/]
- تلواره [talvāre] رویه سرویس پایین آشپزخانه، ش [۱۷/]
- جل قورباغه [jol qurbāqe] جلبک سبز، س [۲۶۲/]
- جی جی باجی [jyzy bajy] دوست جانی، خواهر خوانده، س [۳۷/]
- چاب [čāb] چاه آب جالیز صیفی کاری است، ش [۲۷/]
- چپلو [čepalo] کسبیکه با دست چپ کار کند، کنایه از آدم ناپاک، س [۱۷۹/]
- خارخانه [xārāne] اتاقی که بومیان در گرمسیر در محلی یادگیر سازند، س [۶۳/]
- خاکی [xāki] کشاورز، س [۴۹/]
- خانه داماد [xāne dāmād] داماد سرخانه، س [۷۷/]
- خدر [xadar] خضر، ب [۲۲۴/]
- خرند [xarand] راهی باریک در میان باغچه گل؛ س [۵۷/]
- خط علم اجنه [xate alme ajne] خط ناخوانا، س [۱۰۸/]
- خلر [xolar] نام منطقه ایست، ج [۲۷۱/ (۵)]
- خورک [xurak] یادگیر آشپزخانه، ش [۱۴۱/]
- دده [dade] کنیزی که کودکان را بزرگ کند، ش [۱۳/]
- دل و دلشه [delodelēše] مالا مال، ش [۱۳۳/]
- دوبر [dobar] دوگوشی، س [۵۲/]
- رنج [renj] ریز، ش [۱۳۱/]
- زنبه [zanbe] وسیله‌ای برای حمل گل و خاک، ب [۲۳/]
- زنگ راحت [zange rāhat] زنگ تفریح، س [۱۳۹/]
- زوزوکی [zuzuki] سیاهی، ش [۱۲/]
- زیرجلکی [zerjolaki] پنهانی، ج [۵۲/]
- سووشون [suvašon] نوعی عزاداری برای سیاوش، س [۲۷۳/]
- شافوت [šāfut] آلتی فلزی یا چوبی جهت تولید سوت، س [۲۷۳/]
- عر و بوق [arohaq] سروصدا، ش [۱۵/]
- عق و یق [aqopuq] حالت تهوع، ب [۱۲۵/]
- عنک [ank] کسی را مسخره و ریشخند کردن، س [۴۴/]
- فرت [fert] مهره پارچه بافی، ب [۱۳۷/]
- قپ [qop] گونه، لپ، س [۹۵/]
- کاکا [kākā] برادر، س [۷۷/]
- کرک [kork] پشم نرم - کاموا، س [۲۴۳/]
- کرنجی [koranji] موهای مجعد، ش [۱۲/]
- کلنج [kolanj] انگشت کوچک، ش [۲۴/]
- کلیجه [kalije] نیم تنه زنان، س [۲۰۷/]

گزگزه [gezgezeh] چندش، س / ۵۲/ گل غلته [gel qalte] به زمین مالیدن تن و بدن، س / ۱۲۶/ گلوپ [golop] لامپ، س / ۱۰/ گیره [gire] سبزی که از بارشین و چوبهای باریک بافته شود، س / ۱۰۷/ لب چینی [dabčini] بشقاب، ج / ۱۵۶/ لمات [damāt] آب و رنگش از بین رفته، غ / ۱۷/ (۶) ماماچه [māmāche] قابله، س / ۳۷/ مشکول [mašku] مشککی که بر دوش حمل شود، ج / ۲۶۴/ علمی [analm] نیرنگ - حقه، س / ۱۶۰/ نخود بریزی [noxod berizi] مغازه‌ای که نخودچی می فروشد، ش / ۱۲۷/ نقل خراش [noql xarāš] نقل خلال بادام، ش / ۱۲۵/ واسرنگ [vasarang] یا نهیب به کسی حرف زدن، س / ۳۷/ واگوشک [vāgušak] آرام صحبت کردن، معما، س / ۱۲۹/ وباری [vabāri] عاریه، ش / ۱۴۰/ ولخند [velxand] خندرو، غ / ۱۲/

دسته دیگر کلماتی است که از لحاظ معنا تفاوتی با معادل‌هایشان در فارسی ندارند اما از جهت تلفظ صبغه شیرازی دارند.

امو [amo] عمو، ش / ۱۲۷/ آقوزاده [aquzāde] آقازاده، ش / ۱۳۴/ آقوی [aquy] آقایی، ش / ۱۳۳/ بالو [balu] بالا، ش / ۱۳۳/ بوام [buwām] پدرم، س / ۱۵۰/ بوو سگ [buwo sag] پدرسگ، س / ۲۰۵/ تریک [tarik] الکتریک، ش / ۲۵/



تول [tul] طاول، ش / ۱۴۰/ چرو [čero] چرا، ش / ۱۳۷/ چشموم [česom] چشمم، ش / ۱۳۷/ چه رمو [čeramo] چهره‌ام، ش / ۱۴۲/ خین‌آلود [xināلود] خون‌آلود، س / ۲۷۵/ خینی [xiny] خونی، س / ۲۰۶/ دسوم [dasom] دستم، ش / ۱۴۱/ دول [dul] دلو، ش / ۲۷/ سوراخو [surāxu] سوراخ، س / ۳۰/ شا حسین [šā xosein] شاه حسین، ش / ۱۴۲/ شوم [šom] شام، ش / ۱۴۱/ عامو [āmo] عمو، س / ۸۴/ کاکو [kako] برادر، ش / ۱۲۰/ کپه [kape] نیمه، ش / ۱۲/ کجو [kajo] کجا، ش / ۱۳۳/ مو [mo] من، ب / ۱۳۷/ نام [nām] ندارم، ش / ۱۱۰/ هف [ha] هفت، ش / ۱۳۷/

به غیر از کلمات، نویسنده از افعال لهجه شیرازی هم در آثار خود استفاده کرده است.

ارزان کردن [arzan kardan] قابل دسترس بودن، آ / ۳۶/ استوم [astom] هستم، ش / ۱۴۱/ انگاره زدن [angāre zadan] اندازه گرفتن، ب / ۴۶/ باکی داشتن [bāky dāštan] عیبی داشتن، بیمار بودن، س / ۱۰۰/

برکردن [bar kardan] پوشیدن، س / ۱۴۷/ جر کردن [jar kardan] دعوا و نزاع کردن، س / ۲۷۴/ دلالت کردن [delālat kardan] فهماندن، س / ۷۶/ دل سررفتن [del sar raftan] حوصله سررفتن، ش / ۱۳۸/

زه زدن [zehzadan] در کاری شکست خوردن، س / ۱۹۱/ عاجز بیج زدن [ezej bejez šodan] بیچاره شدن، س / ۶۷/

عقد بستن [aqd bastan] عقد کردن، س / ۸۴/ ضبط کردن [zabt kardan] تصاحب کردن، ب / ۲۳۲/ گل زدن [kal zadan] صدایی که زنها در موقع شادی دهند، ش / ۱۴۱/

گراته گرفتن [garāte gereftan] بهانه گرفتن، س / ۶۷/ گرو بردن [gro bordan] از همه برتر بودن / ۵۶/ گزگزه شدن [gez geze šodan] برخورد لرزیدن، س / ۵۲/ گل هم گذاشتن [gole ham gozāstan] کنار هم گذاشتن، ب / ۳۷/

گوشک گرفتن [gušak gereftan] پنهانی به حرف کسی گوش کردن، س / ۳۹۱/

لا دادن [lā dādan] از دست دادن، س / ۲۸۲/ وجه فرزندی برداشتن [vajhe farzandi bardāštan] کودکی را به فرزندی پذیرفتن، ب / ۴۸/ یله خوردن [yale xordan] از دست دادن تعادل، ش / ۳۳/ یله شدن [yale šudan] کج و مایل شدن، ب / ۱۲۰/

مبحث دیگری که حایز اهمیت است، استفاده نویسنده از اصطلاحات شیرازی در آثارش است که عبارت‌اند از:

آش روروک [āše rorok] آدم سبک، ش / ۱۳۳/ اسم گذاران [esm gozāran] مراسم نام گذاری، ب / ۲۲/ بچه کول کن [bače kul kun] بچه دزد، ش / ۱۳۵/ پاروم ساییده [parodum sāide] قانتاق، ش / ۵۵/ پسه وردار [pase vardar] رازدار، ش / ۱۳۰/ جای شما سبز [jāye šomā sabz] جای شما خالی، س / ۲۱/

جل جل [jol jol] عجله، ج / ۲۶۳/ چاچول بازی [čācol bāze] نیرنگ، ب / ۱۴۱/ رود رود [rud rud] زنان در مرگ فرزند خود گویند، ش / ۱۴۹/

سرراستی [sar rāsti] روراست، س / ۲۵/ فرزند دگر کس [farzand degar kas] فرزند خوانده، س / ۱۵۲/ کفتر دو برجه [kaftare doborje] کسی که به دو جا تعلق خاطر دارد، ج / ۱۱۰/

کولی، غریب [koli qarbil band] مرد بیکار و شرور، ش / ۱۳۷/ گربه شاه چراغ [gorbe šāh čeraq] شخصی موبور و زال، س / ۱۲۷/

گرفته گیری [gerefte giri] صرفه جویی، س / ۱۶۴/ مرده غریبک [unorde qaribak] خود را بیکس و مظلوم جلوه دادن، س / ۲۲۰/ یاردانقلی [yārdānqoli] آدم نخراشیده، ب / ۸۳/

منابع

- ۱- بهروزی، علی نقی: واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی، انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر فارس، ۱۳۴۸.
- ۲- دانشور، سیمین: آتش خاموش انتشارات علمی، تهران، ۱۳۳۷
- ۳- دانشور، سیمین: به کی سلام کنم؟ انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۲ [ب]
- ۴- دانشور، سیمین: جزیره سرگردانی انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۷۲ [ج]
- ۵- دانشور، سیمین: سووشون انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۷ [س]
- ۶- دانشور، سیمین: شهری چون بهشت انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱ [ش]
- ۷- دانشور، سیمین: غروب جلال، نشر خرم، تهران، ۱۳۷۱ [غ]
- ۸- دهخدا، علی اکبر: امثال و حکم انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۸.
- ۹- دهخدا، علی اکبر: لغتنامه انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۷.
- ۱۰- شاملو، احمد: کتاب کوچه انتشارات مازیار، تهران، ۱۳۶۱.
- ۱۱- معین، محمد: فرهنگ فارسی انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.

پانوشتها:

- ۱- رجوع به منابع آخر مقاله شماره ۵
- ۲- رجوع به منابع آخر مقاله شماره ۲
- ۳- رجوع به منابع آخر مقاله شماره ۶
- ۴- رجوع به منابع آخر مقاله شماره ۳
- ۵- رجوع به منابع آخر مقاله شماره ۴
- ۶- رجوع به منابع آخر مقاله شماره ۷